

بررسی نقادانه نظریه‌های جامعه‌شناسی عواطف جاناتان ترنر، تئودور کمپر و ادوارد لاولر

علی اصغر مقدس، دانشیار گروه جامعه‌شناسی، دانشگاه شیراز*

شفیعه قدرتی، دانشجوی دکتری دانشگاه تهران

چکیده

یکی از حوزه‌های نوظهور جامعه‌شناسی که در سه دهه اخیر، از پیشینه پرباری برخوردار شده است، عواطف است. در دید اجتماعی، عاطفه فرایندی است که در آن کنشگران، موقعیت‌های واقعی یا تخیلی اجتماعی را ارزیابی نموده و به آنها واکنش نشان می‌دهند. در این حوزه، عاطفه به عنوان منبع سوگیری و در مقابل خرد، تلقی نمی‌شود؛ بلکه نیرویی است که جریان تعامل را پیش می‌برد. نظریه پردازان این حوزه، بر نحوه ورود عاطفه در روابط بین شخصی و ساختار بندی تعاملات اجتماعی تأکید دارند. گروهی نیز در تلاش برای پیوند این حوزه با سطح کلان هستند. جامعه‌شناسی عاطفه یکی از متنوع‌ترین حوزه‌های جامعه‌شناسی است؛ چرا که نظریه پردازان از حوزه‌های مختلف در آن حضور دارند. در این مقاله، نظریه‌های جامعه‌شناسی عواطف از جمله نظریه روانکاوانه ترنر، نظریه قدرت - منزلت کمپر، و نظریه مبادله اجتماعی لاولر بررسی می‌شود. سپس نقاط قوت و ضعف آنها در رابطه با جامعه ایران مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

واژه‌های کلیدی: عاطفه، جامعه‌شناسی عاطفه، مبادله، قدرت - منزلت، ترنر، کمپر، لاولر، جامعه ایران

مقدمه

بعدها در چارچوب حوزه‌های مختلف جامعه‌شناسی، ادامه یافت. یکی از این حوزه‌ها جامعه‌شناسی عاطفه است. عاطفه در نگاه اول پدیده‌ای روانشناختی می‌نماید؛ اما چنانکه در این مقاله مطرح شده است، روانشناختی‌ترین

جامعه‌شناسی به عنوان یک علم، تاکنون ابعاد گوناگونی از زندگی انسان را هدف مطالعه خود قرار داده است. بسیاری از اشارتهای گذرای نیاکان جامعه‌شناسی،

آشنایی دانشجویان با اندیشه‌های نو، این مقاله چارچوبی برای مطالعات تجربی فراهم می‌آورد.

در این مقاله تلاش شده است تا برخی نظریه‌های جامعه‌شناختی عاطفه معرفی شود. بدین منظور ابتدا به تعریف عاطفه و بیان رهیافت‌های مختلفی که در این حوزه وجود دارد، پرداخته شده و آنگاه بتفصیل، نظریه‌های سه تن از جامعه‌شناسان عاطفه یعنی جانان‌ترنر، تئودور کمپر، و ادوارد لاولر را بررسی و تطبیق آن با جامعه ایران مورد ارزیابی قرار خواهند گرفت.

مفهوم عاطفه

عاطفه، مفهوم جدیدی است که تا سال ۱۵۸۰ در فرهنگ لغت آکسفورد وجود نداشت. تا اینکه واژگانی چون خود^۲ خودآگاهی که دلالت منفی داشت و نیز تجربه فردی، مورد بحث قرار گرفت. قبل از آن خشم، عشق و محبت، و ترحم و غیره بر حسب مقوله وسیع‌تر عاطفه نگریسته نمی‌شدند. همراه با مطرح شدن هویت‌های مبتنی بر منزلت اکتسابی در سده‌های میانه، تجربه ذهنی نیز بیشتر مطرح شد. بدین معنی که افراد هرچه بیشتر نسبت به عاطفه خود آگاه می‌شدند، توجه به عاطفه افزون می‌گردید. در دوران باستان واژه محدودتر شور^۳ که هم ریشه با واژه رنج^۴ بود، به حالات روانی که فرد را دربر می‌گرفت، اشاره داشت. واژه گسترده‌تر هیجان^۵ در فرانسه از کلمه حرکت و جابه‌جائی مشتق شده و به معنای عاملی

پدیده‌ها نیز می‌توانند کاملاً تبیین‌های جامعه‌شناختی بیابند. این امر؛ بویژه در آثار جامعه‌شناسانی چون کمپر آشکارا قابل مشاهده است.

از اواخر دهه ۱۹۷۰ نظریه‌های جامعه‌شناختی زیادی در مورد عاطفه ارائه شده است. پاره‌ای از این نظریه‌ها دقیقاً در راستای سنت کنش متقابل گرایی هستند و برخی به حوزه‌های دیگر بر می‌گردد. مید به عنوان آغازگر سنت کنش متقابل گرایی اگرچه خود نظریه‌ای در مورد عاطفه ارائه نکرد؛ اما اشاراتی جزئی به این مسأله کرد (Turner, 2009). برخی مانند کولی و دورکیم که اولی غرور^۱ را به عنوان عاطفه‌ای بنیادین در نظر می‌گیرد و دومی قائل به وجود رابطه‌ی میان عاطفه و مناسک است، راهنمایی‌های ارزنده‌ای در این حیطه ارائه دادند. اما سرانجام در میانه قرن بیستم بود که نظریه‌های جامعه‌شناختی هوشمندانه‌ای در مورد عاطفه، ظهور کرد و در سالهای اخیر است که این نظریه‌ها اهمیت زیادی یافته‌اند. امروزه نظریه‌های عاطفه در خط مقدم نظریه پردازی تعامل‌گرایی قرار دارند. اما نمی‌توان همه آنها را ذیل یک نظریه منسجم گنجانند (Turner, 1998: 448-9).

جامعه ایران را معمولاً جامعه‌ای عاطفی، پرتکلف، دارای مذهب باطنی گرا، ادبی و عرفانی دانسته‌اند که امور عقلانی تحت الشعاع این پدیده‌ها قرار گرفته است (طباطبائی، ۱۳۸۴). نظریه‌های جامعه‌شناختی عواطف می‌توانند کاستی‌هایی را که تبیین‌های روانشناختی در تحلیل مسائل اجتماعی دارند، برطرف کرده و درک درست‌تری از آنها ارائه دهند. همچنین علاوه بر لزوم

2- self

3- passion

4- pathos

5- emotion

1- pride

عاطفه از احساس^۱، حالت^۲، تأثر^۳، و حس^۴ متفاوت است؛ چراکه آنها به تجربه‌ای ناشی از حالات جسمانی (گرسنگی، درد) و حالت هیجانی، که به ارزیابی‌های مثبت یا منفی از یک شیء، رفتار، یا ایده می‌پردازد، اشاره دارند. می‌توان گفت عاطفه گونه‌ای از هردو واقعیت است که تعینی فرهنگی دارد. حالت، در مقابل عاطفه، شدیدتر است، عاطفه اغلب با شدت کمتر ظاهر شده و وابستگی به یک موقعیت خاص کمتر است. احساسات، الگوهایی از ادراکات، اداهای با معنی و معناهای فرهنگی هستند که پیرامون تعامل با یک اثر اجتماعی (معمولاً شخص دیگر یا گروهی مانند خانواده) سازماندهی می‌شوند. این الگوها سازه‌هایی اجتماعی هستند، مانند عشق رومانتیک عشق مربوط به والدین و وفاداری (Thoits, 1989: 319).

عاطفه شامل فرایندهای چندی است، شامل: الف) ارزیابی از یک محرک در زمینه خودش، ب) به وجود آمدن تغییرات حسی فیزیولوژیکی یا بدنی، ج) ابراز آزادانه و یا فروخورده اداهای با معنی، د) رخدادهای فرهنگی که با مجموعه‌ای از عوامل قبلیش مرتبط باشد. لازم به ذکر است که نیازی نیست که هر چهار مؤلفه فوق همزمان مهیا باشد (Ibid: 318).

رهیافت‌های مختلف در مطالعه عاطفه

مدتها بود که جامعه‌شناسی تحت تأثیر سلطه دیدگاه فلسفی، از مطالعه ابعاد احساسی در ملاحظات نظری خود امتناع می‌نمود. بنابراین احساسات، مختص حوزه انسان

بود که شخص را از نظر روانی به حرکت درمی‌آورد. در حالی که این حرکت می‌توانست در جهت خوب یا بد باشد. این واژه هنوز دلالتی مبنی بر جدایی عقل و دل داشت. این امر موجب شد که عاطفه، تهدیدی برای تعقل محسوب شود، بنابراین مضمون واژه شور هنوز در واژه گسترده تر عاطفه نهفته بود (Franks, 2001: 4477-78).

در ربع آخر قرن بیستم شاهد توجه هرچه بیشتر به عاطفه بودیم. عاطفه که زمانی دشمن عقلانیت تلقی می‌شد، اکنون به عنوان بنیادی برای رودرویی ما با جهان نگریسته می‌شد. مطالعات مختلف بیانگر فرایندهای عاطفی لازم جهت تصمیم‌گیری عقلانی و سازگاری اجتماعی است (Ibid: 4477).

در دیدگاه جامعه‌شناختی، به عاطفه عموماً به عنوان شیوه‌ای که بدن به شرایط محیطی واکنش نشان می‌دهد، نگریسته می‌شود. تام عاطفه را "فرایندی که در آن کنشگران موقعیت‌های واقعی یا تخیلی اجتماعی را ارزیابی نموده و به آنها واکنش نشان می‌دهند" (Thamm, 2006: 16) تعریف می‌کند. جامعه‌شناسی عاطفه مبتنی بر پیش فرض‌هایی است که با پیش داورهای عامیانه متفاوت است: اول اینکه، کارکرد روانی انسان نیازمند تعدادی از حالات عاطفی مداوم است. دوم اینکه عواطف ماهیت ضداجتماعی و فردنگرانه ندارند؛ بلکه بصورت اجتماعی الگو می‌یابند و بخش مهمی از بقای سازمان اجتماعی هستند. سوم اینکه در بیشتر موارد، فرایندهای اجتماعی و نه صرفاً فرهنگ و بیولوژی در ساخت عاطفه دخیلند (Franks, 2001: 4477).

1- sentiment
2- mood
3- affect
4- feeling

شناسی و روانشناسی تلقی می‌شد. بنیان‌گذاران جامعه‌شناسی نقش احساسات در زندگی اجتماعی را نسبتاً حاشیه‌ای می‌دانستند. دورکیم احساسات را به عنوان عامل انسجام، همبستگی و اخلاق می‌دانست. از دید وی احساسات در طی آیین‌ها و مراسم جمعی از طریق مشارکت در عواطف، یادگرفته و درونی می‌شوند (Catarinussi, 2000: 4477). وی نه تنها استدلال می‌کند که ساختارهای اجتماعی باید راهی جهت برانگیختن ظرفیت‌های عاطفی اعضای خود به منظور تقویت تعهد آنها پیدا کند؛ بلکه از نظر وی احساس و عاطفه همچون چسب اجتماعی عمل می‌کند و داربست این ساختارها را نیز شکل می‌دهد (Hommand, 1983: 93). به اعتقاد دورکیم، قوی‌ترین و پرمعناترین پیوندهای اجتماعی مبتنی بر انگیزش عاطفی شدید است و انسانها به دنبال ساختن جهان اجتماعی هستند که این انگیزش را تسهیل کند، بعلاوه عاطفه واجد نوعی عمومیت است به گونه‌ای که هر چیزی می‌تواند کانون ابراز عاطفی واقع شود، با این حال منابع عاطفی افراد محدود است و انگیزش شدید در طولانی مدت، به لحاظ فیزیولوژیکی تضعیف شده و سرانجام از بین می‌رود (Ibid: 91).

از نظر وبر، کنش عاطفی یکی از کنش‌های چهارگانه اجتماعی است. این نوع کنش حاصل حالت ذهنی فرد است. شاید از نظر وی روح سرمایه‌داری، حاصل فشار شدید و نافذ عاطفی مانند اضطراب، استیصال و ترس باشد که بر اساس دکترین کالوینیستی بنا شد. با این حال وبر اگرچه از عاطفه و احساس غافل نیست (Catarinussi,

2000: 2519)، اما آن را مزاحم خرد دانسته که در سازمانهای بوروکراتیک به تحلیل می‌رود.

مارکس عاطفه را در تنش‌های طبقاتی و در انسجام طبقات طبغیان‌گر، مدنظر قرار می‌دهد. او بطور ضمنی بر آن بود که انرژی گروه‌های بسیج شده و آنچه که تضاد را جهت می‌دهد، عاطفه است (Scheff, 2006: 257).

در طی سه دهه‌ی اخیر، رهیافتهای مختلفی در جامعه‌شناسی عاطفه وجود آمده است و تقسیم‌بندی‌های مختلفی پیشنهاد شده است. به عنوان مثال کمپر، قائل به دو رهیافت اجتماعی ساختاری و فرهنگی است. این تقسیم‌بندی بر اساس تعیین‌کننده‌های عاطفه است. رهیافت ساختاری اجتماعی، عاطفه‌ها را به عنوان محصولات و پیامدهای مستقیم تعامل اجتماعی در نظر می‌گیرند. گافمن، کالینز، و کمپر از نظریه پردازان این رهیافت هستند (Kemper, 2000: 776).

رهیافت فرهنگی بر آن است که این قواعد اجتماعی است که ابراز عاطفی را تنظیم می‌کنند. همچنین رهیافت فرهنگی، مرحله‌ای میانی در نظر می‌گیرد که در آن کنشگر به تعریف هنجاری از موقعیت‌ها می‌پردازد و مشخص می‌شود که چه عاطفه‌ای متناسب با این موقعیت‌ها هستند. این دیدگاه بر شیوه مدیریت عاطفه تأکید دارد (Ibid: 776).

ترنر نیز نظریه‌های موجود در جامعه‌شناسی عواطف را به پنج دسته تقسیم می‌کند که عبارتند از رهیافت‌های نمایشی، ساختاری، تعامل‌گرایی نمادین، مناسکی، و مبادله. رهیافت نمایشی بر اهمیت فرهنگ در ارائه‌ی ایدئولوژی‌های عواطف، ذخایر معرفت، واژگان و قواعد

مدرن، عرصه عمده‌ی کشمکش، در سازمان‌های کار است. در این سازمان‌ها فرماندهان و فرمانبردارانی وجود دارند که تعاملات روزمره آنها آکنده از پیامدهای عاطفی است (Kemper, 2000: 777).

از دیدگاه تعامل‌گرایی نمادین، عواطف اساساً حاصل تعامل اجتماعی هستند و بر طبق جهان‌های اجتماعی و فرهنگی که به آن تعلق دارند، متفاوتند و بنابراین بطور مداوم تغییر می‌کنند. تعامل‌گرایان نمادین بین عاطفه بیولوژیکی و احساسات اجتماعی تمایز قایلند. عاطفه در ارگانیسم انسانی تعیین می‌شود، همزمان با تغییر جسمی تجربه شده، و شامل ترکیب ثابتی از احساسات و اداهای جسمی است که در پاسخ به محرکها رخ می‌دهند. در مقابل، یک احساس، از تعریف فرهنگی و تعامل اجتماعی نشأت می‌گیرد و در طول زمان در روابط اجتماعی پایدار، می‌شود. اداهای معنادار و ادراکات درونی یک احساس، بصورت فرهنگی تعریف می‌شود و می‌تواند بر طبق موقعیت و بر اساس مقیاس فرهنگ کلی‌تر، تغییر یابد و از این رو احساسات در طبیعت بیولوژیک انسان تعیین نمی‌شود. در طی تعامل، تفاوت‌های بین احساسات، گسترش می‌یابد و احساسات بطور مداوم از طریق رودروئی‌ها و ارتباط، بازتعریف می‌شوند (Catarinussi, 2000: 2523). نظریه‌های روانکاوانه در این حوزه قرار می‌گیرند. این نظریه‌ها به دنبال استفاده از میراث فروید در جامعه‌شناسی عواطف هستند (Turner, 2009).

رهیافت مناسبی برگرفته از تحلیل دورکیم در مورد «غلیان جمعی» بومیان استرالیایی است. دورکیم دریافت هنگامی که بومیان گرد هم جمع می‌شوند، هم حضوری

احساسات تأکید دارد. این عناصر فرهنگ به عنوان راهنما هستند و نشان می‌دهند که در یک موقعیت، چه عواطفی باید تجربه و ابراز شود و چه واژگانی باید در تعدیل واکنش‌های عاطفی به کار رود. در این ره یافت، افراد کنشگرانی در یک صحنه نمایش هستند و این صحنه بوسیله ساختار اجتماعی شکل یافته است. هاکشیلد، رزنبرگ و توئینز از نظریه پردازان در این ره یافت به حساب می‌آیند (Turner, 2009). گافمن از پیش‌گامان این ره یافت است و از اولین جامعه‌شناسان عاطفه قلمداد می‌شود. نظریه‌های وی بیانگر گذار از کلاسیک‌ها به مقدمات ره یافت‌های جدید است. (Kemper, 2000: 776). وی نظامی از قواعد حاکم بر تعامل و نیز تلاش افراد برای هماهنگی با حالات عاطفی در یک موقعیت را بررسی کرده است. از نظر او کنترل احساسات اساساً یک استراتژی برای اجتناب از ناراحتی یا شرم است و با افتخار و تمایل به ایجاد احساسات مثبت، تقویت می‌گردد (Catarinussi, 2000: 2523).

در ره یافت ساختاری بر ویژگی‌های ساختار اجتماعی تأکید می‌شود. در چارچوب این ره یافت، نظریه‌های مختلفی ارائه شده است. برخی از نظریه پردازان مانند کالینز و کمپر به تحلیل ساختاری سطح خرد می‌پردازند و گروه‌اندکی نیز به ساختارهای کلان توجه دارند (Turner, 2009). در تحلیل سطح خرد، تعیین‌کننده اساسی عاطفه، عضویت در گروه‌ها و طبقات رقیب است. از نظر کالینز نظام‌های اجتماعی بزرگ یا کوچک عرصه کشمکش است، به گونه‌ای که مشارکت‌کنندگان در آن به دنبال قدرت، منزلت، و منافع می‌باشند. در جوامع

آنها منجر به تعاملی پرشور می‌شود و یک غلیان جمعی از عواطف مثبت را به وجود می‌آورد. این غلیان باعث می‌شود، افراد چنین استنباط کنند که یک قدرت بیرونی وجود دارد که کنش‌های آنها را هدایت می‌کند. آنها این قدرت را به عنوان توتم می‌پذیرند. دورکیم چنین نتیجه می‌گیرد که مذهب بومیان استرالیایی چیزی نیست، جز شخصیت بخشی به انسجام گروهی. بعدها، این رهیافت توسط کالینز و برخی محققان به یک تئوری عمومی از فرایندهای پویایی‌های خرد بسط یافت. این فرایندها به عنوان شالوده ساختارهای اجتماعی در سطح کلان تر عمل می‌کند. ساختارهای اجتماعی، افراد را وارد هم‌حضور می‌کند و اغلب، میزان‌های متفاوتی از منابع نمادین، مادی و قدرت را به آنها اختصاص می‌دهد تا موقعیت‌های متفاوتی را در ساختار به دست آورند. پیش فرض آن است که افراد به دنبال افزایش انرژی عاطفی مثبت و سرمایه فرهنگی هستند (Ibid).

در رهیافت مبادله، افراد به عنوان کنشگرانی هستند که در جریان مبادله به دنبال کسب منابع و پاداش‌هایی بیش از هزینه و سرمایه‌گذاری هستند. افراد در تبادل منابع انتظار دارند که منابع ارزشمندتری به دست آورند. عواطفی که تجربه می‌شود مطابق با مبادله‌ای است که در یک تعامل داشته‌اند. لاولر از نظریه‌پردازان این رهیافت است و در این مقاله به نظریات آن پرداخته می‌شود.

نظریه جامعه‌شناختی ترنر

در سال‌های اخیر، ترنر^۱ در تلاش بوده است تا سنت‌های نظری گذشته، کنش متقابل نمادین، شرایط انتظار و نظریه روانکاوانه را در یک نظریه کلی‌تر عاطفه یکپارچه کند. ترنر در مقاله مشترک خود با کالینز که در مورد نظریه خرد در ساختار بندی است، اشاره می‌کند که متغیرهای انگیزشی، از رهیافت‌هایی که غالباً ضد یکدیگر تصور می‌شوند - از نظریه مبادله، تعامل گرایی، و کارکردگرایی دورکیم گرفته، تا رهیافت‌های روانکاوانه و بسیاری نظریات دیگر - به عاریت گرفته شده است. به نظر ترنر و کالینز این نوع اقدام، نسبت به رهیافت‌های تعصب آلودی که بر رهیافت واحدی پای می‌فشارند، نوید مثبت تری در رشد نظریه جامعه‌شناسی دارند (Turner & Collins, 1989: 129-30). ترنر علاوه بر اخذ رهیافت‌های فوق، از دیدگاه تکاملی نیز بهره می‌برد:

" ما انسانها، در هسته اولیه‌ی خود به عنوان یک نخستینی، فردگرایی هستیم که در مقابل محدودیت سازمانی طغیان می‌کنیم؛ اما آن چنان حیوانی هستیم که می‌توانیم نظام عاطفی کاملاً مأنوسی را جهت ایجاد پیوندهای اجتماعی و حفظ ساختارهای اجتماعی یکپارچه به کار گیریم. با درک این توافق ایجاد شده توسط انتخاب طبیعی در سیر تکامل انسان در گذشته، ما می‌توانیم نحوه به کارگیری عاطفه توسط انسانها را در زمان حال بهتر درک کنیم. بعلاوه نگاه تکاملی به عاطفه ما را نسبت به تحلیل رفتار رو در رو در بین اجداد انسان نمای خود توانمند می‌سازد" (Turner, 2000: XII).

1- J. H. Turner

نیازهای بنیادین

به نظر ترنر، انسانها دارای نیازهای بنیادینی هستند که برای برآوردن آنها به تعامل رودر رو می‌پردازند. این نیازها عبارتند از نیاز به تأیید، نیاز به پاداش‌های مفید مبادله‌ای، نیاز به عضویت گروهی، نیاز به اعتماد و نیاز به واقع‌بودگی (Ibid, 1998:447).

نیاز به تأیید خود: انسانها همیشه به دنبال تأیید خود در تعامل هستند. ترنر خود یا نفس را به عنوان یک هستی در نظر می‌گیرد که در سه سطح عمل می‌کند: الف) خود بنیادی، فراموقعیتی که آمیزه‌ای از شناخت و عواطفی است که افراد از خودشان به عنوان یک شخص دارند و آن را در تعامل وارد می‌کنند، ب) هویت‌های خرد که در قلمروهای نهادی (به عنوان مثال، محل کار، خانواده، اجتماع، مدرسه) به کار می‌آیند، و ج) هویت‌های نقش. که براساس موقعیت، اهمیت این ابعاد تفاوت می‌کند. تأیید خود، قوی‌ترین نیاز است و هنگامی که خود تأیید شود، فرد عاطفه مثبت را تجربه می‌کند.

نیاز به پاداش‌های مبادله‌ای: افراد در مبادله منابع با دیگران به دنبال پاداش هستند. منابع می‌تواند مادی یا غیر مادی باشد و عاطفه مثبت، معطوف به ارزشمند دانستن خود در مبادله با افراد است. سود و منفعت بطور ضمنی بر اساس موارد زیر محاسبه می‌شود: الف) ارزش منابع دریافتی، ب) هزینه‌ها و سرمایه‌گذاری‌ها جهت دریافت منابع، ج) میزان تأیید سطوح مختلف خود به واسطه منابع دریافتی، د) معیارهای عدالت و انصاف به کار گرفته شده، و ه) مقایسه پاداش‌های خالص خود با پاداش‌های دیگران. هنگامی که افراد تصور می‌کنند دریافت‌های آنها از

هزینه‌هایشان بیشتر است، عاطفه مثبت را تجربه می‌کنند؛ بویژه اگر این منابع دریافتی، تأییدگر خود باشد.

نیاز به عضویت گروهی: افراد نیاز دارند که خود را بخشی از جریان کنش‌های موجود بدانند. آنها الزاماً نیازمند سطح بالایی پیوند با دیگران نمی‌باشند؛ اما همیشه می‌خواهند که دیگران آنها را در تماس‌ها در نظر گیرند. اگر این نیاز برآورده شود، آنگاه عاطفه مثبت تجربه می‌کنند.

نیاز به اعتماد: انسان‌ها در همه موقعیت‌ها نیازمند آن هستند که احساس کنند: الف) رفتارهای دیگران قابل پیش‌بینی است، ب) واکنش‌های دیگران مطابق با رفتار فرد است، ج) واکنش‌های دیگران صادقانه است، و د) واکنش‌های دیگران دلالت بر احترام به خود دارد. هنگامی که برای افراد این اجزای اعتماد در یک رویارویی تحقق یافت، عاطفه مثبتی دریافت می‌کنند.

نیاز به واقع‌بودگی: افراد نیازمند آن هستند که احساس کنند اداهای دیگران در یک رویارویی، دلالت بر آن دارد که: الف) شخص و دیگران، به اندیشه مشترک و بین‌الذهانی از جهان تجربی می‌رسند، ب) موقعیت همان است که به نظر می‌رسد، و ج) موقعیت تجربه شده توسط خود و دیگران، ماهیتی سخت و محکم دارد. هنگامی که افراد در یک رویارویی به واقع‌بودگی قوی برسند، به عاطفه مثبت نائل خواهند آمد (Ibid, 2006: 281-2).

ترنر معتقد است که کاهش اضطراب به عنوان نیروی جهت‌دهنده زندگی اجتماعی است. افراد گرایش به اجتناب از اضطراب دارند، بنابراین معمولاً به دنبال رفع نیازهای مذکور هستند (Ibid:2009).

تعیین‌کننده‌های عاطفه

دو فرایند بنیادی وجود دارند که تعیین‌کننده سطح انگیزش عاطفی در انسانها هستند: انتظارات و کیفرها.

ترنر در بسط نظریه خود به سمت نظریه عام‌تری از عاطفه و حتی نظریه عام‌تری از فرایندهای بین شخصی، بر انتظارات و اهمیت آن در هدایت تعاملات تأکید می‌کند. وی بیان می‌کند که در همه موقعیتها، اشخاص همراه خود انتظاراتی دارند، یا اگر در هنگام ورود به موقعیت دارای این انتظارات نیستند، بزودی آن را توسعه می‌دهند. انتظارات از منابع مختلفی سرچشمه می‌گیرند. ترنر به برخی از این منابع اشاره دارد؛ از جمله هنجارها و ارزش‌ها، اقتدار یا پایگاه نسبی افراد، نیازی که در شرایط برانگیخته می‌شود، خاطرات گذشته از آنچه که در تعاملات گذشته رد و بدل شده، تراکم وابستگی‌های شبکه‌ای در بین افراد، و دیگر نیروها (Ibid, 2003: 448).

لازم به ذکر است که نیرو از نظر ترنر (Ibid, 2006:283) نیرو عاملی است که موجب شکل‌گیری واقعیت اجتماعی می‌شود. وی نیرو را بسیار مشابه نیرو در فیزیک یا زیست‌شناسی می‌داند (مانند نیروهای جاذبه یا نیروی انتخاب طبیعی). از نظر ترنر واقعیت اجتماعی، در سه سطح خرد، میانه، و کلان آشکار می‌شود و هر یک از این سطوح نیروهای جهت‌دهنده خاص خود دارند. نیازهای پنج‌گانه که در بخش قبل عنوان شد، نیرویی در سطح خرد هستند، چراکه هر یک از آنها آنچه را که در جریان تعامل رخ می‌دهد، جهت می‌دهند. نیروی دیگر در سطح خرد، عواطف است؛ چراکه آنها نیز به جریان

تعامل کمک می‌کنند. این نیروها انتظارات را تنظیم و بسته به اینکه تاچه حد این انتظارات برآورده شوند، واکنش‌های عاطفی افراد متفاوت خواهد بود.

نکته مهم اینکه این انتظارات بخشی از تعریف افراد از موقعیت‌ها است. هنگامی که انتظارات ایجاد شده برآورده شوند، یا برآورده نشوند، عاطفه برانگیخته می‌شود. به عنوان یک قانون کلی هنگامی که انتظارات افراد برآورده نشود، آنها احساسات منفی و یا ترکیبی از خشم، ترس، و اندوه را تجربه می‌کنند. در مقابل، هنگامی که انتظارات افراد محقق شود، آنها گونه‌ای از رضایت را احساس می‌کنند و اگر فراتر از انتظاراتشان باشد، به گونه‌ای دیگری از شادکامی می‌رسند. برانگیخته شدن احساسات شدید، باعث آشکار شدن انرژی بین شخصی بیشتر در رفتارهای افراد می‌شود (Ibid, 2003: 448).

چنانچه عدم انطباق بین انتظارات فرد و واکنش‌های دیگران کم باشد، افراد اغلب دست به استراتژی‌های دفاعی می‌زنند، متداول‌ترین استراتژی‌های دفاعی متوسل شدن به موفقیت‌ها و افتخاراتی است که در شرایط مطلوب به دست آورده‌اند. با این شیوه، افراد خود را از پدیده ناهماهنگ بین انتظارات و واکنش‌های دیگران رها می‌کنند. اما اگر نتوانند با این روش ناهماهنگی را مدیریت نمود، افراد مکانیسم‌های دفاعی قوی‌تری به کار می‌برند (Turner & Stets, 2006:448-9). در ادامه به بیان این مکانیسم‌ها خواهیم پرداخت.

علاوه بر انتظارات، فرایند مهم دیگری که بر انگیزش عاطفی در موقعیت‌ها اثر می‌گذارد کیفردهی است.

کیفرها می‌توانند منفی یا مثبت باشند بطوری که کیفرهای مثبت، عاطفه مثبت و کیفرهای منفی، عاطفه منفی را برمی‌انگیزند.

همان‌طور که گفته شد، ترنر برای واقعیت اجتماعی سه سطح خرد، میانه، و کلان را در نظر می‌گیرد. علاوه بر آن هر یک از این سطوح نیروهای جهت‌دهنده‌ای دارد. در سطح خرد، در کنار نیروهای عاطفی و نیازها، نیروهای نمادین، نقش، منزلت، و جمعیتی/زیستی وجود دارند که جریان تعامل را در رویارویی‌ها شکل می‌دهند. در سطح میانه، نیروهای بخشی‌شدن، متمایز شدن و یکپارچگی وجود دارند. این نیروها صورت بندی واحدهای مشارکتی (مشخص نمودن تقسیم کار برای رسیدن به هدف) و دسته بندی (مشخص کردن تفاوت‌ها و تمایزات اجتماعی) را جهت می‌دهند. جمعیت، تولید، بازتولید، تنظیم و توزیع در سطح کلان وجود دارند که صورت‌بندی عرصه‌های نهادی (ترکیبی از واحدهای مشارکتی) و نظام قشربندی (ترکیبی از واحدهای دسته بندی) و همچنین جوامع و نظام‌های اجتماعی را می‌سازند (Ibid, 2006: 283).

اینکه واقعیت اجتماعی در سه سطح قرار گرفته و توسط نیروهای متمایزی که در هر سطح عمل می‌کنند، ساخته می‌شود، مؤید این است که پدیده اجتماعی خاصیت جایگزینی دارد. به این معنی که وقتی از بالا به پایین نگاه می‌کنیم، به ترتیب، جای گرفتن رویارویی‌ها را در واحدهای مشترک و دسته بندی‌ها؛ واحدهای مشترک را در عرصه‌های نهادی و واحدهای دسته بندی را در نظام قشربندی شاهدیم. نهادها و نظام‌های قشربندی در جامعه و جامعه نیز در نظام جوامع جای گرفته است. از دیدی پایین

به بالا، شاهد رویارویی‌های تکراری هستیم که ساختارهای میانی، تولید و بازتولید را می‌سازد؛ نظام‌های نهادی و قشربندی توسط واحدهای مشترک و دسته بندی ساخته می‌شوند؛ سرانجام جوامع به وسیله نهادها و نظام‌های قشربندی شکل می‌گیرند؛ و نظام‌های بین جامعه‌ای توسط جوامع خاصی که به یکدیگر متصل شده‌اند، شکل می‌گیرند.

برای بساختن یک نظریه جامعه‌شناختی عام عاطفه، جایگزینی مهم است، زیرا عواطفی که در سطح رویارویی‌ها برانگیخته می‌شوند، توسط ساختارهای میانی‌ای که رویارویی در آن جای دارند زیر فشارند. ترنر استدلال می‌کند که عواطف اغلب در ساختارهای میانی، در زمان خاص، در نظام‌های نهادی و قشربندی و همچنین نظام‌های جامعه‌ای و حتی بین جامعه‌ای ساخته می‌شوند.

بطور خلاصه در این نظریه، برانگیختگی عاطفی، مستقیماً تحت تأثیر انتظارات و کیفردهی است که در سطح تعامل رو در رو رخ می‌دهد. این تعامل رودررو در مواجهه‌هایی است که اغلب در ساختارهای میانی و کلان قرار دارند (Ibid: 285).

شدت، نوع، و هدف عاطفه تنها تحت تأثیر انتظارات و کیفرها نیست؛ بلکه مکانیسم‌های دفاعی نیز بر آن مؤثرند (Ibid: 286). یکی از این مکانیسم‌ها واپس‌زدگی یا سرکوب است که در آن عاطفه منفی، بسادگی از خود آگاهی فرد عقب رانده می‌شود. واپس‌زدگی سطح انرژی عاطفی را در تمام روابط اجتماعی کاهش می‌دهد؛ اما به موازات اینکه عواطف سرکوب شده، انباشت شوند،

بصورت انفجارهای نامتناسب ترس، خشم، یا غم، آزاد می‌گردند.

مکانیسم دفاعی دیگر، اسناد یا فرافکنی است که در آن قصور خود، به دیگران، یا ساختارهای اجتماعی نسبت داده می‌شود. این سرزنش حاصل ناتوانی یا شکست در تحقق انتظارات است. اگر افراد خودشان را سرزنش کنند، احساس غم و شرم می‌کنند و اگر معیارهای اخلاقی به واسطه شکست در تحقق انتظارات، خدشه دار شود، آنها احساس گناه می‌کنند. اما افراد، اغلب دیگران را سرزنش کرده و تحت این شرایط نسبت به آنها ابراز خشم می‌کنند؛ اما اگر دیگران قدرت داشته باشند، احتمالاً سرکوب به گونه‌ای رخ می‌دهد که خشم را پنهان ساخته یا به جای آن، به افراد دارای قدرت کمتر، خشم گرفته شود. اغلب اوقات افراد ساختارهای اجتماعی که خود را در آنها می‌یابند، سرزنش می‌کنند. آنها واحدهای تشریک مساعی یا دسته‌بندی‌ها را سرزنش می‌کنند. اگر آنها واحد مشارکتی را که در آن تحقق انتظارات به شکست انجامیده، سرزنش نمایند، نسبت به آن ابراز خشم می‌کنند و انگیزه ماندن در آن واحد، کاهش می‌یابد و اگر هم آن را ترک نکنند، انرژی آنها در ایفای نقش کم می‌شود. اگر افراد، یک دسته بندی اجتماعی را سرزنش کنند نسبت به اعضای آن مقوله، ابراز خشم می‌کنند و احتمالاً دچار پیش داوری نسبت به تمام اعضای آن می‌شوند (Ibid, 2003: 449-50).

اکنون به نظریه کمپر می‌پردازیم.

نظریه قدرت - پایگاه کمپر

کمپر یکی از پیشگامان در جامعه‌شناسی عاطفه است. وی ابتدا رهیافت خود را نظریه تعامل اجتماعی عاطفه نامید و اخیراً به همراه کالینز به دنبال پیشبرد این نظریه بوده‌اند.

از نظر کمپر روابط اجتماعی، محرک ابتدایی عاطفه است. عاطفه‌ها بطور قابل ملاحظه‌ای به وقایع محیطی واکنش نشان می‌دهند و در جوامع مدرن، مهم‌ترین بعد محیط، بعد اجتماعی است (Kemper, 1991: 330). بر طبق نظر وی عوامل ساختاری از جمله موقعیت اجتماعی افراد در مقایسه با دیگران، بر واکنش‌های عاطفی آنها در موقعیت‌های اجتماعی، اثر می‌گذارد. قدرت و پایگاه دو بعد اساسی روابط اجتماعی هستند که موجب عاطفه خاصی در طی تعامل اجتماعی می‌شوند (Simon & Noth, 2004: 1139).

قدرت، به معنی توان وادار کردن دیگران به پیروی از خواسته‌ها و دستورات فرد است و پایگاه به معنی دریافت احترام، پیروی، توجه، و افتخار بدون اجبار (Kemper, 1991: 332) است. به بیان دیگر قدرت به معنی کنش‌هایی همچون واداشتن، تحمیل، تهدید، مجازات و مانند آن است که به وسیله اینها تسلط و کنترل یک کنشگر بر دیگری ایجاد می‌شود. این تعریف از قدرت کم و بیش مشابه تعریف وبر از قدرت است. از سوی دیگر، پایگاه میزان حمایت غیر اجباری، پیروی آزادانه، تأیید، احترام، اعطاء پاداش، تحسین، حمایت عاطفی یا مالی، و حتی عشقی است که به یکدیگر می‌ورزند (Ibid, 1981: 337). کمپر ساختار اجتماعی را با توجه به قدرت و پایگاه تعریف می‌کند: "ساختار اجتماعی به معنی چیدمان

عمودی کنشگران مرتبط به هم در امتداد رابطه قدرت و پایگاه است" (Ibid:337). از دید او و کالینز (Kemper & Collins, 1990: 32) قدرت و پایگاه، در سطح خرد و کلان، بنیان ابعاد ارتباط در تعامل اجتماعی است.

انواع عاطفه و تقسیم بندی آنها

کمپر پس از مرور مطالعات عاطفه نتیجه می‌گیرد که چهار عاطفه اصلی و اولیه وجود دارد: ترس، عصبانیت، شادی/رضایت، و ناراحتی/افسردگی. این عواطف می‌توانند به ترکیبات و اشکال پیچیده‌تری بسط یابند و عواطف پیچیده‌تر و مهمی مانند احساس گناه، شرم، افتخار، حسادت، و عشق را تشکیل دهند. کمپر استدلال می‌کند که عاطفه‌های اولیه، دارای اساسی عصبی - زیست شناختی و تکوینی هستند؛ چرا که آنها برای بقا لازمند (Turner, 2003: 441-2). اصل زیربنایی این اندیشه از کارکردگرایی تکاملی و نظریه داروین گرفته شده است. اندیشه اصلی این است که عاطفه در چارچوب محدودیتها به بقای فردی و گروهی منجر می‌شود. به عنوان مثال، ترس فرد را از شرایط مخرب دور نگه می‌دارد؛ خشم، به ارگانسیم کمک می‌کند تا در برابر محرومیت از منابع حیاتی، مقاومت ورزد؛ غم، پس از خسران محتوم، ارگانسیم را با وضعیت جدیدی از منافع کاسته شده، سازگار می‌کند. دیگر عاطفه‌ها نیز از این اصل پیروی می‌کنند. به عنوان مثال احساس گناه، فرد را از عمل مخرب نسبت به دیگران باز می‌دارد، و شرم، بین عملکرد فرد و ادعای پاداش، هماهنگی ایجاد می‌کند (Kemper, 1991: 334).

هر یک از این عواطف می‌توانند به قدرت و پایگاه مرتبط شوند. به عنوان مثال از دست دادن پایگاه، محرومیت از منابع مادی و نمادین موجب خشم است و انرژی لازم جهت مبارزه با عامل محروم کننده، بسیج می‌کند. از دست دادن پایگاهی که ترمیم ناپذیر باشد، نیازمند آن است که فرد منازعه علیه خود و سرنوشتش را متوقف ساخته، به ذخیره انرژی پردازد و خود را برای شرایط ارتباطی جدید مهیا سازد. غم، بدن را به منظور تحقق این سازگاری آماده می‌سازد. کاربرد بی‌اندازه قدرت می‌تواند به متلاشی شدن گروه بیانجامد، از این رو احساس گناه، عاطفه خنثی کننده محسوب می‌شود. ادعای پایگاه در صورتی که تحقق آن تضمین نشده، می‌تواند گروه را از طریق مخدوش شدن معیارهای عدالت، متلاشی کند و شرم، عامل بازدارنده محسوب می‌شود. بعلاوه به دست آوردن پایگاه، حالت ستیزه جویی و تدافعی نسبت به دیگران را کاهش می‌دهد و از طریق عاطفه مثبت، انگیزه‌هایی جهت ادامه همکاری با ارائه کنندگان پایگاه ایجاد می‌کند و بنابراین انسجام و پیوستگی گروه را تضمین می‌نماید (Ibid: 334).

قضیه بنیادی رهیافت قدرت - پایگاه در مورد عاطفه این است که بخش وسیعی از عاطفه، از پیامدهای واقعی، انتظاری، تصویری یا بازنگری روابط اجتماعی نتیجه می‌شود. اگر این نکته را نیز اضافه کنیم که روابط اجتماعی می‌تواند بر حسب قدرت - پایگاه تعریف شود، آنگاه این قضیه به اینجا ختم می‌شود که به دست آوردن و از دست دادن قدرت و یا پایگاه، موجب عاطفه است (Ibid: 333).

تعاملات قدرت - پایگاه پیشین بستگی دارد. یک سرگذشت از تعاملات موفق (شخص پایگاه مطلوب خود را دریافت نموده و از قدرت کافی برخوردار بوده است) منجر به خوش بینی می‌شود و شکست‌های مکرر نیز به بدبینی می‌انجامد. اطمینان، وابسته به ارزیابی فرد از منابع مرتبط به تعامل در آینده است. اگر شرایط و سایر ویژگی‌ها، نشان دهنده موفقیت باشند، اطمینان به وجود می‌آید در غیر این صورت شرایط مشکوک است (Ibid: 101-2).

کمپر با توجه به انواع عاطفه و پیامد مطلوب یا نامطلوبی که رخ خواهد داد، عاطفه را تقسیم بندی نموده که به این صورت که بسته به دریافت و قدرت مناسب شخص عواطف مثبتی مانند اطمینان، خوش بینی، رضایت و شادی به دست می‌آورد و اگر در به دست آوردن قدرت و پایگاه مناسب ناکام بماند، آنگاه به تسلیم شدن به شرایط، شک و اضطراب منجر می‌شود. بنابراین عواطف کاملاً در راستای قدرت و پایگاه بروز می‌یابند (Kemper, 2006: 102). این عواطف، جریان زندگی عواطفی سطحی هستند؛ چراکه اغلب کوتاه مدت بوده و در برابر جریان موجود تعامل تغییر می‌کنند. در قضایای زیر شرایط بروز هر کدام از عواطف مشخص شده است.

قضایا

کمپر قضایای خود را در دو بخش عنوان می‌کند، قضایایی که مربوط به قدرت هستند و قضایای مرتبط با پایگاه.

در بعد قدرت:

پیامدهای واقعی آنهایی است که در زمان واقعی رخ می‌دهد. پیامدهای تصویری شامل آنهایی است که در یک سناریوی خیالی از آنچه که ممکن است باشد، یا آنچه که می‌توانست باشد، یا از یادآوری تعامل گذشته، به وجود آمده‌اند. پیامدهای انتظاری، پیامدهایی هستند که در نتیجه تعاملات آینده برآورد می‌شوند (Ibid, 2006: 96). کمپر سه نوع عاطفه را مطرح می‌کند: ساختاری، انتظاری و پیامدی. عواطف ساختاری آنهایی هستند که از روابط نسبتاً تثبیت شده قدرت - پایگاه منتج می‌گردند. مانند روابط بین زوجین یا والدین و فرزندان و یا بین کارگران و سرپرستان. این ساختارها محکم و ثابت نیستند. تعامل، پیامدهای بلافصلی دارد که ساختار را در جهت دیگری منحرف می‌سازد؛ اما این انحراف، اغلب آرام و موجب تغییرات موقتی است. به عنوان مثال ممکن است زوجین با هم مشاجره کنند و موقعیت قدرت - پایگاه آنها برای مدتی تغییر یابد؛ اما پس از آن در روی پاشنه قبلیش می‌چرخد. بنابراین می‌توان گفت که در عاطفه ساختاری روابط اجتماعی نسبتاً پایدار می‌ماند (Ibid: 97). عاطفه انتظاری، این عاطفه حاصل اندیشه در پیامدهای تعامل آینده است. این تأمل به تعاملاتی که ماهیت مشابهی دارند و بخصوص به پیامدهای آنها بر می‌گردد. فرد به ارزیابی پیامدهای ممکن از تعامل در آینده و عاطفه پیش بینی شده‌ای که حاصل خواهد شد، می‌پردازد (Ibid: 97).

عاطفه انتظاری، از دو عامل مشتق می‌شود: بدبینی - خوش بینی و اطمینان - شک. خوش بینی - بدبینی، به انباشت تمام تجربیات گذشته؛ بخصوص پیامدهای

الف) اگر شخص عدم تغییر را انتظار داشته باشد، احساس رضایت خواهد داشت.

ب) اگر منتظر افزایش پایگاه باشد و عدم تحقق آن را به علت کنش خود منوط داند، احساس شرم و حتی افسردگی خواهد داشت.

ج) اگر منتظر افزایش پایگاه باشد و عدم تحقق آن را به علت کنش‌های دیگران بداند، احساس عصبانیت و پرخاشگری خواهد داشت.

د) اگر بیش از آنچه انتظار داشته به پایگاه برسد، احساس رضایت و خوشبختی خواهد داشت.

۷- هرچه شخص پایگاه بیشتری به دیگری اعطا کند، احساس رضایت بیشتری خواهد داشت و اگر این اعطای پایگاه با طیب خاطر بوده، و دریافت‌کننده پایگاه ابراز قدردانی و سپاس بیشتری نماید، این احساس رضایت بیشتر خواهد شد.

۸- هرچه شخص از اعطای پایگاه امتناع نماید، درحالی که شایسته است چنین کند، احساس گناه و شرم بیشتری خواهد نمود (Turner, 2003: 443).

بنابراین از دید کمپر بسیاری از عاطفه‌ها با جایگاه فرد در نقشه اجتماعی رابطه دارند (Franks, 2001: 4479).

کمپر تحلیل‌های قدرت - پایگاه را در مورد عشق نیز به کار گرفته است. علاوه بر آن کمپر و کالینز سعی دارند که نه تنها به تعاملات سطح خرد؛ بلکه به رابطه آن با سطح کلان نیز پردازند:

"ما به تعامل در سطح خرد می پردازیم، حوزه‌ای که در آن انسانها روابط رو در رو را شکل می‌دهند. از نظر جامعه‌شناسی این سطح، بنیادی است؛ چراکه قلمرو انسانها به عنوان کنشگران اجتماعی است. همچنین از نظر تجربی نیز تقدم دارد، بدین معنا که همه داده‌ها از موقعیت‌های تعامل جمع آوری می‌شود. این به معنای انکار وجود

۱- اگر کشگری در طی روابط اجتماعی، قدرت را از دست دهد یا طرف مقابل وی آن را به دست آورد، پیامد عاطفی آن میزانی از ترس یا اضطراب خواهد بود.

۲- اگر فرد قدرت را به دست آورد و/ یا کشگر مقابل آن را از دست دهد، پیامد عاطفی، احساس امنیت است (Ibid, 2000: 778).

کمپر استدلال می‌کند که داشتن یا به دست آوردن قدرت، به افراد اطمینان به مصون بودن و به کارگیری بیشتر قدرت را می‌دهد در حالی که نداشتن یا از دست دادن قدرت، دقیقاً مقابل آن است و تجربه ترس و اضطراب، آنها را به سمت از دست دادن اعتماد به نفس می‌کشاند و اطمینان لازم برای انباشت و حفظ قدرت را از بین می‌برد.
در بعد پایگاه:

۳- هرچه شخص در روابط اجتماعی، به پایگاه بالاتری برسد، احساس رضایت و بهروزی بیشتری خواهد داشت و بهروزی نسبت به افراد اعطاگر پایگاه، بیشتر خواهد بود. همچنین احتمال بیشتری وجود خواهد داشت که اعطاگر و دریافتگر، پیوندهای همبستگی ایجاد کنند.

۴- هرچه شخص در روابط اجتماعی، پایگاه خود را از دست دهد و این به سبب کنش‌های خود ارزیابی شود، احساس شرم و ناراحتی بیشتر خواهد شد و اگر این تنزل پایگاه زیاد باشد، احساس افسردگی نیز اضافه می‌شود.

۵- هرچه شخص در روابط اجتماعی، تنزل پایگاه خود را ناشی از کنش‌های دیگران قلمداد کند، بیشتر عصبی خواهد شد و آمادگی بیشتری برای منازعه با فرد مقابل دارد.

۶- واکنش شخص به عدم تغییر پایگاه در روابط اجتماعی، بدین صورت است:

برای ایجاد پاداش محسوب می‌شوند و خود به تنهایی هدف نیستند.

در نظریه مبادله اجتماعی، واحدهای اجتماعی عاریه‌ای و ناپایدار هستند؛ چراکه اعضا به موازات تغییر در فرصتها، محرک‌ها، ارزش‌ها، یا ترجیحات، وارد واحد اجتماعی شده و یا از آن خارج می‌شوند. این باعث می‌شود که نظم اجتماعی مسأله‌آمیز گردد. چراکه مشروط به ساختارها و محرک‌هایی است که الگوهای تکراری رفتار و تعامل را برانگیخته و شکل می‌دهند. برای حل این مشکل باید به فرایندهای عاطفی در مبادله توجه کرد. این فرایندها با ایجاد دلبستگی عاطفی به واحدهای اجتماعی موجب می‌شوند که واحدهای اجتماعی ذاتاً مهم و قابل ارزش گردند (Lawler, 2001: 321).

روابط، گروه‌ها، و شبکه‌های مبادله، در صورتی ادامه خواهند داشت که: الف) کنشگران، عاطفه را متناظر با هنجارهای زمینه‌ای و ویژگی‌های خود، احساس و ابراز نمایند، ب) عواطف آزادانه سهم‌بندی شوند، به گونه‌ای که اعتماد متقابل را بهبود بخشند، ج) عواطف به واحدهای اجتماعی مربوطه منتسب شوند (Lawler & Thye: 1999: 240).

لاولر و تای از جمله نظریه پردازانی هستند که با رویکرد مبادله اجتماعی به عاطفه می‌نگرند. از نظر آنها نقش عواطف در مبادله اجتماعی به سه قسمت تقسیم می‌شود: الف) به عنوان عناصر سازنده بستر اجتماعی مبادله، ب) به عنوان ویژگی‌های فرایندهای مبادله و ج) به عنوان نتیجه پیامدهای مبادله اجتماعی.

تحقیقات لاولر منتج به نظریه‌ای با عنوان نظریه مبادله اجتماعی عاطفه شده است. این نظریه به دنبال تبیین این است که چگونه و چه زمان عاطفه که حاصل مبادله اجتماعی است، موجب ایجاد وابستگی‌های قوی‌تر یا

ساختارهای کلان‌تر در جامعه نیست. الگوهای سلسله مراتب، مالکیت، و عضویت اجتماعی در راستای موقعیتها همدیگر را قطع کرده و تعاملات مختلف را در زمان و مکان پیوند می‌دهند. اما سلسله مراتب، مالکیت و عضویت، مبتنی بر فرایندهای رابطه‌ای در تعامل خرد هستند. استدلال ما این است که ساختار اجتماعی در تعاملات خرد مکرر اجرا می‌شود و روابط پایدار یا متغیر افراد، عامل ثبات و پویایی آن ساختار است. از این رو به منظور درک بهتر نحوه شکل‌گیری ساختارهای اجتماعی، باید مجموعه مفیدی از وجوه رابطه‌ای تعامل خرد را مشخص کرد" (Kemper & Collins, 1990:33).

اکنون به آخرین نظریه؛ یعنی نظریه عاطفه مبادله‌ای می‌پردازیم.

نظریه عاطفی مبادله اجتماعی

در کارهای فراوانی که توسط نظریه پردازان مبادله اجتماعی در حوزه عاطفه صورت گرفته است، پیش فرض‌های اساسی وجود دارد که توجه به آنها لازم است. اول اینکه نظریه پردازان مبادله اجتماعی یک دیدگاه ابزاری برای کنشگران و واحدهای اجتماعی در نظر می‌گیرند، به عنوان مثال کنشگران خودخواه بوده و تمایل به این دارند که اگر پاداش‌هایشان به حداکثر نرسد، لااقل افزایش یابد و یا روابط و گروه‌ها به این دلیل شکل می‌گیرند و باقی می‌مانند که پاداش‌ها را فراهم نمایند و در برابر مجازات از کنشگران حمایت کنند. دو مؤلفه اصلی وجود دارد که به بقای گروه منجر می‌شود: الف) رفتارهایی که منتج به پاداش می‌شوند، تکرار گردند و ب) کنشگران در روابط و گروه‌هایی باقی می‌مانند که نسبت به گروه‌های دیگر پاداش‌های بهتری دریافت نمایند. روابط، گروه‌ها و واحدهای اجتماعی بزرگتر "ابزاری"

گرفته‌اند، مشخص می‌شود. لاولر استدلال می‌کند که بسته به ساختار مبادله، عاطفه یا احساسات حاصل از مبادله بر نحوه تلقی افراد از فعالیت مشترک، روابط، و/یا تعلقات گروه مشترکشان تأثیر می‌گذارد. هرچه میزان اشتراک و پیوستگی بالاتر باشد، باید فرد دریافت‌کننده عاطفه از مبادله نسبت به زمینه ارتباطی و گروهی ادراک و احساسات قوی‌تری بروز نماید. در این معنا، عاطفه به عنیت یافتگی روابط و گروه‌ها کمک می‌کند (Ibid, 2001: 322).

در این نظریه دو پرسش مرتبط به هم مطرح می‌شود. اول اینکه تحت چه شرایط ساختاری، مبادله موجب عاطفه و احساسات است؟ دوم اینکه تحت چه شرایطی این عاطفه به واحدهای اجتماعی ارجاع داده می‌شود و بنابراین رفتارهای جمعی را به وجود می‌آورد (Ibid: 323)؟ این نظریه یک وضعیت ساختاری (عینی) و شناختی (ذهنی) برای ارجاع واحدهای اجتماعی بیان می‌دارد. بعد ساختاری، میزانی است که فعالیت‌های فرد به توفیق (یا شکست) در کار و قابل تفکیک یا غیر قابل تفکیک بودن فعالیت است. بعد شناختی، میزانی است که وظیفه مبادله، مسئولیت‌پذیری مشترکی را برای موفقیت در مبادله تقویت می‌کند (Lawler & Thye, 2006: 312).

ایده اصلی این نظریه را می‌توان چنین بیان نمود: "وابستگی‌های ساختاری در بین کنشگران موجب فعالیت‌های مشترکی است که، عاطفه مثبت یا منفی ایجاد می‌نماید؛ این عاطفه تحت شرایط خاصی به واحدهای اجتماعی ارجاع می‌شود، بدین وسیله وابستگی‌های فرد - به - جمع قوی‌تر یا ضعیف‌تر می‌گردد و قدرت این وابستگی گروهی، تعیین‌کننده رفتارهای جمعی است" (Lawler, 2001: 323). به بیان دیگر، اگر این اشتراک

ضعیف‌تری در روابط، گروه‌ها، یا شبکه‌ها می‌شود (Lawler, 2001: 321). از نظر وی این نظریه چندین وظیفه نظری را بر عهده دارد: الف) اثرات شکل‌های مختلف مبادله را بر انسجام سطح خرد تحلیل می‌کند؛ ب) مکانیسمی را که در آن مبادله موجب می‌شود کنشگران فردی، احساس خوب (یا احساس بد) داشته باشند، مشخص می‌نماید؛ ج) ابژه‌های اجتماعی چندی را که می‌توانند هدف و مقصد عاطفه باشند، متمایز می‌سازد و د) شرایطی را که تحت آن کنشگران، بیشتر معطوف به واحدهای اجتماعی می‌شوند تا به خود یا دیگری، تبیین نموده و روابط متقابل خود - دیگری و انتساب واحد اجتماعی عاطفه را تحلیل می‌کند (Ibid, 2002: 8).

در این نظریه، مبادله اجتماعی شامل فعالیت مشترک دو یا چند کنشگر است که هر یک صاحب چیزی است که برای دیگری ارزشمند است. وظیفه ضمنی یا آشکار در مبادله این است که به وسیله مبادله رفتارها یا کالاهایی که کنشگران نمی‌توانند بتهنایی به دست آورند، منافی برای هریک ایجاد کند.

لاولر معتقد است که حوزه نظریه پردازی مبادله را گسترش داده است. اول اینکه نتایج مبادله - پاداش و مجازات - دارای اثرات عاطفی است که در شکل و شدت متفاوتند. هنگامی که مبادله بصورت موفقیت آمیزی انجام شود، کنشگران به یک تعالی عاطفی می‌رسند و هنگامی که موفقیت آمیز نباشد، آنها دچار افت عاطفی می‌شوند. بنابراین احساسات ملایم روزمره با مبادله درهم بافته شده است. عاطفه مثبت شامل شور، خوشی، افتخار، و قدردانی است و عاطفه منفی شامل غم، شرم و عصبانیت است. دوم اینکه مبادله اجتماعی ذاتاً فعالیت مشترک است؛ اما ماهیت و میزان اشتراک متفاوت است. میزان اشتراک توسط وابستگی‌های متقابل که در ساختارهای مبادله جای

که توسط نتایج فرایند مبادله به وجود می‌آید. این نظریه بین عاطفه کلی نسبتاً مبهم و عاطفه خاصی که از تفسیر احساسات کلی توسط کنشگران توسعه می‌یابد، تمایز قایل است. این مقایسه، از نظریه انتساب عاطفه وینر (Weiner) اتخاذ شده است (Lawler, 2002:8). وینر در نظریه انتساب نشان می‌دهد که چگونه کنشگران احساسات مبهم و کلی خود را که در تعاملات یا مبادله با دیگران تجربه می‌کنند، تفسیر می‌نمایند. وی استدلال می‌کند که هنگامی که یک کنشگر فرصتی موفقیت‌آمیز را تجربه می‌کند، کنش عاطفی عامی را تجربه می‌نماید که کلی و مبهم است. وینر آن را عاطفه مبتدی می‌نامد. این عاطفه یک فرایند انتساب را شکل می‌دهد که از طریق آن کنشگران سعی در فهم و تفسیر منابع (علل) پیامدهای تعامل دارند. بنابراین عاطفه‌های کلی، وابسته به پیامدها هستند و مستقل از انتساب. در نظریه وینر عاطفه مثبت به دنبال یک واقعه مثبت و عاطفه منفی به دنبال یک واقعه منفی رخ می‌دهد. او بر آن است که فرایند انتساب، این واکنش‌های عاطفی را دوباره شکل می‌دهد و موجب تفکیک عاطفه‌های تعمیم یافته به واکنش‌های عاطفی خاص می‌گردد. احساس غم پس از یک مصاحبه شغلی ناموفق، ممکن است تبدیل به احساس شرم (اگر به خود نسبت داده شود) و یا عصبانیت (اگر به دیگری نسبت داده شود) گردد. این عواطف خاص، وابسته به انتسابند؛ چرا که مستقیماً حاصل انتسابات علی مرتبط با یک واقعه هستند. از طریق این فرایند انتساب، عواطف خاص تری تکامل می‌یابد و به ابژه‌های خاصی (مانند خود، دیگری، موقعیت) الحاق می‌شوند (Lawler & Thye, 1999: 234). احساس خوب (مطلوب) و احساس بد (نامطلوب) عاطفه کلی هستند و عاطفه‌های خاص عبارتند از افتخار/شرم نسبت به خود، قدردانی/خشم نسبت به

در کار به حد بالایی برسد، افراد عاطفه‌ای را که احساس می‌کنند، به رابطه یا وابستگی گروهی شان نسبت می‌دهند (Lawler & Thye, 2006:312).

پیش فرض‌های نظریه

پنج پیش فرض وجود دارد که با توجه به آنها دو نظریه ارائه شده است: نظریه پیوستگی ارتباطی و نظریه مبادله اجتماعی عاطفه.

نظریه پیوستگی ارتباطی توسط لاولر و یون در سال- های اخیر ارائه شده است. بر طبق این نظریه، احساس معطوف به روابط مبادله‌ای خاص، مکانیسمی است که میان عوامل ساختاری و پیامدهای مبادله، مداخله می‌کند (Cook & Rice, 2006: 709).

این پیش فرض‌ها به شرح ذیل است:

۱- مبادله اجتماعی موجب عاطفه و احساسات کلی است. این عاطفه کلی در امتداد بعد مثبت و منفی قرار می‌گیرد.

۲- عاطفه‌های کلی، محرک‌های درونی، تقویت کننده یا مجازات کننده را می‌سازند.

۳- کنشگران تلاش می‌کنند تا عاطفه مثبت را باز تولید نمایند و از عاطفه منفی اجتناب ورزند.

۴- عاطفه کلی ناشی از مبادله، فعالیت شناختی برای تشخیص منابع (علل) عاطفه و احساسات کلی را برمی‌انگیزد.

۵- کنشگران عاطفه‌های خود را تا حدی با ارجاع به واحدهای اجتماعی که در آنها عاطفه را احساس کرده‌اند، تفسیر و تبیین می‌کنند (Lawler & Thye, 2006: 304).

پیش فرض اول بیان می‌کند که عاطفه یا عواطف کلی اساساً شامل احساس خوب یا احساس بد است. این عاطفه‌ها رخداد‌های بلافصل، درونی و غیراختیاری است

دیگری، و تعلق / بی‌علاقگی عاطفی نسبت به واحد اجتماعی (Lawler, 2002: 9).

بر طبق پیش فرض دوم می‌توان احساس خوب یا احساس بد را به عنوان انواع خاصی از پاداش و مجازات تعبیر نمود که درونی و خود استنتاجی هستند. مطابق پیش فرض سوم، عاطفه‌ها بدین دلیل برانگیخته می‌شوند که احساس خوب و احساس بد بالذات بصورت مثبت و منفی ارزش گذاری شده‌اند. پیش فرض چهارم بیان می‌کند که احساسات کلی ناشی از مبادله‌فرائتی از واکنش‌های کنشگران به آنها می‌دهد؛ اما ابهام این عاطفه کلی، محرکی برای کار شناختی - تفسیری است. با توجه به پیش فرض پنجم واحدهای اجتماعی، ابژه‌ها یا اهداف عاطفه کلی هستند. مشترک بودن در وظایف مبادله، موجب می‌شود که کنشگران در تفسیر خود از منبع عاطفه کلی، واحدهای اجتماعی را در نظر بگیرند - اگر عاطفه کلی مثبت، به واحدهای اجتماعی نسبت داده شود، آنها باید دلبستگی‌های عاطفی قوی‌تری در مورد روابط یا ساختارهای مورد نظر توسعه دهند، اگر نوع منفی آن به واحدها نسبت داده شود، باید دلبستگی‌های عاطفی ضعیف‌تری شکل گیرد (Ibid, 2001: 327-8).

ابژه‌های اجتماعی

بر طبق این نظریه، وظیفه مشترک مبادله به یک واحد اجتماعی پیوند داده می‌شود. واحد اجتماعی یک ابژه اجتماعی است که برای کنشگران، واقعی است. برای تئوریزه کردن پیوند وظیفه مشترک و عاطفه ناشی از یک واحد اجتماعی، ابتدا چهار ابژه اجتماعی عمده در نظر گرفته می‌شود که شامل وظیفه، خود، دیگری، و واحد اجتماعی است. وظیفه در شکل مبادله یا ساختار مبادله جای دارد. بنیادی‌ترین ساختارهای مشخص شده توسط

نظریه پردازان شبکه مبادله، ساختارهای تولیدی، چانه زنی، غیر چانه زنی، و عام است و هر ساختاری شامل وظیفه متفاوتی است. خود، اشاره به استنتاجاتی دارد که در مورد فرد صورت می‌گیرد (به عنوان مثال خود - ارزیابی‌های موقعیتی). دیگری، اشاره به استنتاجاتی در مورد شخص دیگری دارد که فرد به دنبال مبادله با او است. سرانجام واحد اجتماعی، محدوده‌ای است که کنشگران آن را زمینه اصلی مبادله می‌دانند که می‌تواند رابطه، شبکه، یا گروه مبادله باشد (Ibid: 329-30).

در نظر لاولر عاطفه مطلوب و نامطلوب، عواطف کلی هستند. عاطفه مطلوب، شامل علاقه، (به عنوان مثال شور، شوق) و خوشی (به عنوان مثال رضایت، راحتی، آرامش است. عاطفه نامطلوب شامل فشار عصبی یا غم می‌شود. علاقه و فشار عصبی بیش از خوشی و غم مستلزم تحریک و فعال سازی است (Lawler, 2001:332). عاطفه‌های دیگر؛ یعنی عاطفه مرتبط با خود، دیگری، و واحدهای اجتماعی، توسط فرایند انتساب تعدیل می‌شوند. افتخار به خود و قدردانی از دیگران در طرف مثبت و شرم از خود و عصیت و خشم، در طرف منفی قرار دارند. اگر کنشگران عاطفه مطلوبی را از وظایف مبادله به رفتار خود نسبت دهند، احساس افتخار می‌کنند. اگر عاطفه مطلوبی را به دیگری نسبت دهند، احساس قدردانی نسبت به دیگری می‌کنند، اگر عاطفه نامطلوبی را از شکست در وظایف مبادله به خود نسبت دهند، دچار شرم و خجالت می‌شوند و اگر آنها را به دیگری نسبت دهند، خشم بروز می‌کند. در برخی زمینه‌ها، دوگانگی عاطفی رخ می‌دهد که می‌تواند آمیزه پیچیده‌ای از افتخار و شرم نسبت به خود یا خشم و حق شناسی نسبت به دیگران باشد. انتسابات مربوط به واحدهای اجتماعی شامل وابستگی‌های گروهی - رابطه‌ای، ضمنی یا آشکار است و عاطفه مربوطه

دل‌بستگی یا بی‌علاقگی (بیگانگی) عاطفی است (Ibid: 331).

قضایای نظری

لاولر قضایای خود را در پنج عنوان بیان می‌نماید که عبارتند از: ویژگی‌های وظایف مبادله مشترک، ساختار مبادله و عاطفه، انتساب‌های رابطه‌ای و گروهی عاطفه، دل‌بستگی‌های عاطفی، و شکل‌گیری روابط، شبکه‌ها، و گروه. قضایای مرتبط با عنوان آخر در مورد انسجام گروهی است و در این مقاله به آنها پرداخته نمی‌شود.

ویژگی‌های وظایف مبادله مشترک: وظیفه مشترک، وظیفه‌ای است که توسط یک یا چند نفر انجام می‌شود و هیچ یک از کنشگران بن‌نهایی نمی‌توانند آن را انجام دهند و بنابراین شرایطی از بهم‌وابستگی، مفروض گرفته می‌شود، حاصل از آن را دارد (Ibid: 333). بر اساس آنچه گفته شد می‌توان دو قضیه را عنوان نمود:

۱- هر چه تأثیر افراد بر توفیق یا شکست در وظیفه، بیشتر غیر قابل تفکیک باشد، احساس مسئولیت پذیری مشترک بیشتر است.

۲- هر چه احساس مسئولیت پذیری مشترک جهت توفیق یا شکست یک وظیفه مشترک، بیشتر باشد، کنشگران عاطفه عام و خاص حاصله را بیشتر به واحدهای اجتماعی نسبت می‌دهند (Ibid: 334).

ساختار مبادله و عاطفه: ساختارهای مبادله می‌تواند احساس مسئولیت مشترک را کم یا زیاد کند؛ چرا که ساختارها، واجد تفاوت‌هایی در تفکیک ناپذیری رفتارهای معطوف به وظیفه افراد هستند. نظریه‌های جامعه‌شناختی مبادله، چهار صورت از ساختار مبادله را که هر یک متضمن فعالیت مشترک متمایزی است مشخص می‌کند: الف) مبادله تولیدی به معنی هماهنگ‌سازی تلاش‌ها یا

ترکیب منابع جهت تولید کالای مشترک، ب) مبادله حاصل از مذاکره یا گفتگو بر سر یک توافق آشکار یا داد و ستد، ج) مبادله متقابل که بصورت متوالی، اغلب ضمنی، و با داد و ستد منافع در طول زمان صورت می‌گیرد و د) مبادله تعمیم یافته که منافع یک طرفه را برای یک کنشگر یا عضو یک شبکه یا گروه فراهم می‌کند در حالی که آن را از یک یا چند عضو دیگر می‌گیرد. مبادله‌های تولیدی بصورت کنشگر - به - گروه بوده و شامل هدف مشترک و منبعی از منافع می‌باشند (مانند تلاش جمعی). مبادله‌های حاصل از مذاکره و مبادله متقابل به صورت کنشگر - به - کنشگر است (مانند مبادله مستقیم) و مبادله‌های تعمیم یافته از این جهت که دریافت کننده و منفعت گیرنده یکی نیست، غیر مستقیم است (Ibid: 334).

۳- روابط مبادله تولیدی نسبت به روابط مبادله مستقیم یا غیر مستقیم (تعمیم یافته) موجد عاطفه قوی‌تر در مورد مسئولیت پذیری مشترک است (Ibid: 337-9).

۴- روابط مبادله مستقیم (حاصل از مذاکره و متقابل) نسبت به مبادله غیر مستقیم (تعمیم یافته) موجد عاطفه کلی قوی‌تر و احساس مسئولیت مشترک قوی‌تری است. ۵- مبادله حاصل از مذاکره، نسبت به اشکال مستقیم مبادله، موجد عاطفه کلی و احساس مسئولیت مشترک قوی‌تری است.

بطور خلاصه این نظریه نشان می‌دهد که چرا و چگونه اثرات عاطفی مبادله در بین ساختارهای مختلف مبادله تغییر می‌کند. (Ibid: 339-40).

انتساب‌های رابطه‌ای و گروهی عاطفه: این انتسابها به عنوان پیوند اساسی بین عاطفه کلی حاصل از مبادله و رفتار انسجامی محسوب می‌شوند (Ibid: 341). بنابراین می‌توان قضایای زیر را عنوان کرد:

علاقگی‌های (بیگانگی) عاطفی به روابط یا گروه‌ها قوی‌تر خواهد شد (Ibid: 343).

بطور خلاصه، اصل اساسی این نظریه این است که ساختارهای مبادله، فعالیت‌های مشترکی را ایجاد می‌کند. این فعالیت‌های مشترک، تأثیر عاطفی مثبت یا منفی بر افراد دارد. آنها موجد عاطفه یا احساسات کلی هستند. کنشگران این عاطفه را به گروه‌ها، شبکه‌ها، یا سایر واحدهای اجتماعی نسبت می‌دهند. این امر به میزانی رخ می‌دهد که کار یا وظیفه، مستلزم تفکیک ناپذیری کمک‌های افراد باشد و بدین وسیله احساس کنشگران از مسئولیت پذیری مشترک را افزایش می‌دهد. تحت این شرایط، احساسات مثبت در مورد خود (افتخار) و دیگری (قدردانی) نیز رخ می‌دهد و با تعلقات فرد - به - گروه پیوند متقابل می‌یابد. اثرات ساختار اجتماعی بر انسجام خرد، غیرمستقیم است و به واسطه همین پیامدهای عاطفی، مبادله صورت می‌گیرد (Ibid, 2002: 11).

نتیجه‌گیری و نقد

قدمت جامعه‌شناسی عاطفه بیش از سه دهه نیست و جامعه‌شناسان متقدم، مستقیماً به بحث عاطفه پرداخته‌اند. این امر به این خاطر است که هنوز اندیشه جامعه‌شناختی، تحت تأثیر اندیشه دیرپای فلسفی بود. فیلسوفان، عاطفه را در مقابل خرد می‌دانستند و به دلیل تأکید بر خرد، عاطفه به حاشیه کشانده شده بود. اما از دهه ۱۹۷۰ جامعه‌شناسان توجه خاصی به بحث عاطفه مبذول داشتند. نظریه پردازان در این حوزه، از رهیافت‌های مختلفی پیروی می‌کنند و ما در این مقاله نظریه‌های سه تن از اندیشمندان جامعه‌شناسی عاطفه را بررسی نمودیم.

ترنر در نظریه خود، به پنج نیاز بنیادین اشاره می‌کند که بشر در تعامل رو در رو به دنبال برآوردن آنها است. از

۶- قوی‌تر بودن انتسابهای رابطه‌ای و گروهی عاطفه حاصل از مبادله به میزانی است که الف) مبادله‌ها بیش از آنکه مستقیم یا غیر مستقیم باشند، تولیدی باشند، ب) وظیفه مبادله، مشترک باشد (تفکیک ناپذیری بیشتر)، و ج) وظیفه مبادله، احساس مسئولیت‌پذیری مشترک جهت عاطفه کلی را ایجاد نماید.

۷- استحکام انتسابهای رابطه‌ای و گروهی جهت عاطفه‌های کلی در چهار شکل مبادله بدین ترتیب است: تولیدی - مذاکره - متقابل - تعمیم یافته.

۸- انتسابهای رابطه‌ای و گروهی برای عاطفه مثبت ناشی از مبادله موفقیت‌آمیز، سوگیری‌های خودمدارانه را از بین می‌برد و افتخار به خود و قدردانی نسبت به دیگران را به یک اندازه تقویت می‌کند؛ انتسابهای ارتباطی/گروهی برای عاطفه منفی ناشی از شکست در مبادله، سوگیری‌های خودمدارانه را کاهش می‌دهد؛ اما از بین نمی‌برد. به طوری که کنشگر بیشتر احساس عصبانیت از دیگری دارد تا شرم از خود (Ibid: 341-2).

دل بستگی‌های عاطفی: اساسی‌ترین تأثیر یکپارچگی انتسابهای رابطه‌ای/گروهی، تقویت یا تضعیف دل بستگی‌های عاطفی کنشگر به واحد اجتماعی (وابستگی‌های شخص - به - گروه) است. در مورد عاطفه مثبت، این انتساب‌ها، دل بستگی‌ها به واحد اجتماعی را افزایش می‌دهند و در مورد عاطفه منفی، بی‌علاقگی یا بیگانگی را می‌پروراند. با توجه به آنچه گفته شد، قضیه ۹ تدوین شده است.

۹- اگر واحدهای اجتماعی به عنوان منابعی از احساسات مثبت با ثبات و قابل کنترل درک شوند، دل بستگی‌های عاطفی به گروه‌ها یا رابطه‌ها، قوی‌تر خواهند شد؛ اگر این واحدها به عنوان منابع با ثبات و غیرقابل کنترل از احساسات منفی درک شوند بی

نظر وی افراد به دلیل اجتناب از اضطراب، به دنبال رفع این نیازها هستند. ترنر با بهره‌گیری از رهیافت‌های مختلف جامعه‌شناسی، نگاهی چند بعدی به نیازهای بنیادین انسان دارد. وی تعیین‌کننده‌های عاطفه را انتظارات و کیفرها می‌داند. چنانچه انتظارات افراد، محقق نشود، افراد اغلب می‌توانند استراتژی‌های دفاعی را به کار برند اما اگر نتوانند به کمک استراتژی‌ها، ناهماهنگی را مدیریت نمایند، مکانیسم‌های دفاعی قوی‌تری به کارمی‌برند؛ در کنار انتظارات و کیفرها، مکانیسم‌های دفاعی نیز بر شدت، نوع، و هدف عاطفه تأثیر دارد. ترنر، معتقد است که واقعیت اجتماعی در سه سطح خرد، میانی، و کلان خود را نشان می‌دهد و در هر سطح، نیروهای جهت‌دهنده‌ای وجود دارد. وی عاطفه را نیروی جهت‌دهنده‌ای می‌داند که در سطح خرد عمل می‌کند و جریان تعامل را جهت می‌دهد. ترنر به کمک مفهوم جاگیری توانسته است، سطوح خرد را به سطح میانی و کلان مرتبط نماید، بدین ترتیب که عاطفه که در سطح تعاملات رودرو است، عمده تحت تأثیر سطوح میانی و کلان قرار دارد.

می‌توان پرسید قدرت و ضعف نظریه ترنر در چیست. ترنر بخوبی از عهده مرتبط ساختن تبیین‌کننده‌های پدیده عاطفه در سطوح خرد، کلان و میانه برآمده است؛ اما نظریه وی بسیار خطی، یک‌جانبه‌نگر و مکانیکی است. ترنر یک نوع انسان عام ژنتیکی می‌شناسد که انتخاب طبیعی در او نیروئی به ودیعه‌گذارده است که تعاملات او را شکل می‌دهد. در این تعاملات انتظاراتی وجود دارد که آن هم جنبه تکوینی دارد. در ساختارهای اجتماعی بسته به برآورده شدن یا نشدن این انتظارات، عواطف تکوینی خاصی بروز می‌کند. ترنر (به کمک همسر جامعه‌شناسش) گفته است، وقتی ما ۹۸ درصد ژنمان با شامپانزه‌های آفریقائی مشترک است، دلیلی ندارد که نگوئیم در

فرایند تکاملی ما، هیچ مشترکاتی با میمون‌ها نداریم. ما هم مثل آنها در تله بیولوژی خودمان گیرافتاده‌ایم و شاید به خاطر همان ۲ درصد به جمع آوری غذا نائل شدیم که لازمه‌اش به وجود آمدن روابط اجتماعی پیچیده‌تری نسبت به میمون‌ها بوده است. این جبرگرایی زیست‌شناسانه و پس از آن جبر کلان اجتماعی که به آن باور دارد، بازگشت به عهد نیاکان جامعه‌شناسی بویژه اسپنسر است. ترنر گوئی چشم خود را بر تحولات جدید جوامع بسته است و نقش وسائل ارتباطی نوین، منافع جدید و افراد اجتماعی و به نوعی رهاشدگی انسانها از قید نهادهای سنتی و نهادهای خود ساخته را نادیده می‌گیرد. انسانها چنانند که ممکن است، افتخار و پاداش را نادیده بگیرند و دست به اعمالی بر خلاف منافع خود بزنند. رویدادهای امروزی نشان می‌دهد که انسانها نسبت به ساختارها خشمگین هستند و این موضوعی است که به درستی در نظریه ترنر آمده است؛ اما وی از این نکته چشم‌پوشی می‌کند که این خشم ممکن است، سخنگو هم پیدا کند و بصورت نظریه ساختاری شدن، نظریه پست‌مدرن، فراساختارگرایی و جامعه‌شناسی مردم‌مدار عرضه شود، نه اینکه نظریه‌های خلاف نظریه ترنر همه بی‌نقص هستند ولی حداقل نشان می‌دهند که انسانها ساکت نبوده و به شکل ثابت به پدیده‌های اطرافشان واکنش نشان نمی‌دهند. ترنر به این شیوه می‌خواهد هم انباشتی بودن علم جامعه‌شناسی و هم اثباتی بودن آن را مستدل کند؛ اما این اشتباه را مرتکب می‌شود چون کنت و دورکیم جبریگری و قابل‌پیش‌بینی بودن رفتار انسانها را هم برای خودشان و هم برای مطالعه‌کنندگان آنها برای علمی اثباتی لازم می‌شمردند. حال آنکه امروزه ثابت شده است که در رفتارهای آشوبناک هم می‌توان نظم علمی مشاهده کرد و حتی برای آن فرمول ریاضی نوشت. آدمیان ممکن است

هر کدام به راه خود بروند و از دسته و قلمرو خود تبعیت کند، بدون اینکه زیر چتر جبر کلان باشند و در تحلیل نهائی همه این راهها نظم ویژه قابل پیش بینی را در دوره ای طولانی تر به نمایش بگذارند.

کمپر از نظریه پردازانی است که با دید ساختاری و اثباتی به عاطفه می‌نگرد. نظریه وی با یک ایده ساده آغاز می‌شود: قدرت و پایگاه نسبی افراد در تعاملات اجتماعی و تغییر در قدرت و پایگاه آنها، اثرات مهمی بر حالات عاطفی آنها دارد. به عبارتی پیامدهای بدست آوردن یا از دست دادن قدرت و پایگاه، در یک رابطه اجتماعی، موجد عاطفه است. وی در قضایای خود، حالات مختلف این پیامدها و عاطفه متناظر با هر یک را بررسی می‌کند.

همچنانکه شاهدیم چون کمپر و کالینز از یک دیدگاه وبری به عاطفه می‌نگرند، نظریه عواطف آنها از انعطاف بیشتری نسبت به نظریه ترنر برخوردار است. این نظریه پردازان از سطح خرد و تعاملات بین فردی شروع می‌کنند و قدرت و پایگاهی را که زاینده عواطف است، در تعاملات رودررو می‌بینند. به همین خاطر است که این نظریه قابلیت تجربی بیشتری دارد و می‌تواند در حیطه‌های گوناگون کنش اجتماعی، مورد آزمون قرار گیرد. بعلاوه نظریه آنها به این نکته نیز توجه می‌کند. علاوه بر عوامل ساختاری، خواست و انتظار تصویری انسانها هم در پدیده عاطفه اهمیت دارد. بنابراین اگرچه عواطف اساسی جنبه تکوینی دارد؛ ولی این نظریه خاستگاهش کنش متقابل گرائی است. در این اندیشه از یک طرف انسانها مانند حیوانات نیستند که دارای غریزه باشند؛ بلکه دارای سائقه هستند. سائقه قابلیت شکل پذیری دارد و شرایط و موقعیت اجتماعی، شکل‌های مختلفی به آن می‌دهد. چنان که تقاطع عواطف تکوینی، عواطف متنوعی را ایجاد می‌کنند که وابسته به شرایط گوناگون و معنای

مورد نظر افراد از این موقعیت‌ها است. کالینز به دلیل تماس بیشتری که با جوامع شرقی داشته است، دید وسیع‌تری نسبت به انسان دارد و این دید را به کمپر هم منتقل کرده است. با این وجود هنوز هم این معضل جامعه‌شناسی به قوت خود در این نظریه حضور دارد که چگونه ممکن است سطح خرد را به سطح کلان پیوند دهیم. این دو با وام‌گیری از دور کیم و با طرح مفهوم زنجیره مناسب سعی دارند که تعاملات را زنجیر وار به سطح کلان متصل کنند، غافل از اینکه این کار تنها از طریق عواطف و انرژی‌های نهفته در آن و یا قدرت و پایگاه عملی نیست. قدرت برای ماندگاری و کلان‌شدگی به اسطوره و ایدئولوژی نیازمند است. در یک برداشت دیگر بینیم، اسطوره و ایدئولوژی چه نسبتی با عواطف دارند. برای مثال می‌توان پرسید در ایران چه پایگاهی امام علی (ع) به معتقدان خود می‌بخشد که رضایت و عشق آنها را برمی‌انگیزد. می‌توان چنین پاسخ داد که در عرصه اجتماع امروزی تنها نوعی همبستگی با سایر مؤمنان. اما آنچه قابل مقایسه با مفهوم پایگاه در نظریه مورد نظر است، پاداش اخروی محبت علی (ع) است که عواطف مؤمنان را برمی‌انگیزد. اما این که چه میزان از این پاداش نصیب افراد خواهد شد، نیز به طور ملموس و عینی برای کسی مشخص نیست. این مثال مؤید دخالت یک اندیشه در جریان عاطفه افراد یک جامعه است که بروز می‌کند بدون آنکه بدانند پیامد آن چه می‌تواند باشد. خلاصه اینکه دخالت تفکر و اندیشه که جدا از تصور و ساختار است، امکانات و معادلات دیگری را در عواطف شکل می‌دهد که قابل بحث است.

لاولر از نظریه پردازان مکتب مبادله است. لاولر در قضایای نظری خود، سعی دارد که به دو پرسش پاسخ گوید: اول اینکه تحت چه شرایط ساختاری، مبادله موجد

جامعه ایران

جامعه ایران که یک پای در سنت و یک پای در تجدد دارد، حاوی تضادها و تناقضاتی است که طبیعتاً بر نظم موجود در عاطفه تأثیر می‌گذارد. بخشی از جامعه که با ارزش‌ها و هنجارهای خاص گرایانه در مفهوم پارسونزی، مشخص می‌شوند با انتظارات متفاوتی از بخش دیگر جامعه که واجد هنجارهای عام گرایانه‌اند، وارد موقعیت تعامل می‌شوند و این خود بر عاطفه آنها مؤثر واقع می‌گردد. به نظر می‌رسد، پیچیدگی‌های جامعه ایران به گونه‌ای است که ساختار عاطفه آن را با نظریه ترنر بهتر می‌توان تبیین نمود. با توجه به اینکه در جامعه فعلی ایران، پایگاه اجتماعی، صورت آشکاری ندارد، پایگاه‌هایی که افراد در ذهن خود تعریف می‌کنند، انطباق زیادی با پایگاه عینی آنها که با معیارهای محقق تعریف می‌شود، ندارد و این به خاطر بهم ریختگی وضعیت طبقاتی و پایگاهی جامعه در حال تغییری مانند جامعه ما است که در دهه‌های اخیر تغییرات چشمگیری را تجربه کرده است.

در دفاع در مقابل دیدگاه‌های فرد نگرانه عواطف، کسانی مانند جاناتان ترنر، تئودور کمپر و ادوارد لاولر برآند که با طرح نظریه عواطف نشان دهند که حتی یک موضوع روانشناختی مانند عاطفه نیز ریشه اجتماعی دارد. کار این متفکران یادآور دفاع دورکیم از جامعه‌شناسی است که کوشید نشان دهد، امری شخصی مانند خودکشی، کاملاً فردی نیست و در پیوند با نوع اجتماع تاریخی است. اگر نظریه دورکیم دارای نارسائی‌هایی از نظر جبرگرائی بود، بعضی از این نظریه‌ها سعی کرده‌اند که از این انتقادات مبرا باشند.

گزارش یک نمونه عینی

عاطفه و احساسات است؟ دوم اینکه تحت چه شرایطی این عاطفه به واحدهای اجتماعی نسبت داده خواهد شد و بنابراین رفتارهای جمع‌مدارانه را به وجود می‌آورد؟ این نظریه بر آن است که ساختارهای مبادله، فعالیت‌های مشترکی را به وجود می‌آورد. این فعالیت‌های مشترک، تأثیر عاطفی مثبت یا منفی بر افراد دارد. کنشگران این عاطفه را به گروه‌ها، شبکه‌ها، یا سایر واحدهای اجتماعی که آنها را با هم ترکیب می‌کند، نسبت می‌دهند. این امر به میزانی رخ می‌دهد که کار یا وظیفه، مستلزم تفکیک ناپذیری کمک‌های افراد باشد و بدین وسیله احساس کنشگران از مسئولیت‌پذیری مشترک را افزایش می‌دهد. تحت این شرایط، احساسات مثبت در مورد خود و دیگری نیز رخ می‌دهد و با تعلقات فرد - به - گروه پیوند متقابل می‌یابد. لاولر توانسته است تا حد زیادی از نگاه متقدمان رهیافت مبادله به کنشگر، دور شود؛ اما همچنان پای بند به پیش‌فرض‌های مکتب مبادله است. توجه وی به عاطفه، به منظور تبیین نحوه انسجام و حفظ واحدهای اجتماعی است.

بطور کلی می‌توان گفت نظریه ترنر بخاطر گنجانیدن مفهوم انتظارات و بویژه مفهوم موقعیت و در نظر گرفتن عوامل مؤثر بر انتظارات، همچون ارزش‌ها و هنجارها، و دفاع از تراکمی بودن علم جامعه‌شناسی و نظریه کمپر به دلیل وارد کردن قدرت و پایگاه در نظریه عواطف و لاولر به دلیل توجه به عواطف گوناگونی که در مبادله‌های اجتماعی حاصل می‌شود و چگونه این امر می‌تواند به همبستگی منجر شود، نظریه‌های ارزشمندی هستند. اکنون به توصیفی از وضع جامعه می‌پردازیم و به معرفی نتایج اجمالی از پژوهشی براساس دیدگاه مبادله در ایران (شیراز) می‌پردازیم تا تناسب و کاربرد این نظریه‌ها با جامعه ایران مشخص شود.

می‌تواند سهم ارزنده‌ای در پیشرفت جامعه‌شناسی داشته باشند.

منابع

- ۱- طباطبائی، سیدجواد (۱۳۸۴). دیباچه‌ای بر نظریه انحطاط ایران، چاپ سوم، تهران: نشر نگاه معاصر.
- ۲- مقدس، علی اصغر و خدیجه احمدی (۱۳۷۸). «بررسی جامعه‌شناختی عوامل مؤثر بر بهره‌وری کادر سازمانهای دولتی»، مجله علوم اجتماعی - اقتصادی، شیراز: دانشگاه شیراز.
- 3-Cattarinussi, Bernardo (2000). Sentiments. In: Borgatta, Edgar. E. & Rhonola. J.V. Montgomery(eds). Encyclopedia of Sociology. Second edition Vol.4, pp2518-29 U.S.A: McMillan-Reference.
- 4-Franks, D. D(2001). Sociology of emotions. in: International encyclopedia of social and behavioral sciences(eds). Smelser, Neil J. & Paul. B. Baltes. Vol.7, pp4477-81. UK: Elsevier Science Ltd.
- 5-Hommand, Michael (1983). The sociology of emotions and history of social differentiation. Sociological Theory. Vol.1, pp90-119.
- 6-Kemper, Theodore D & Randall Collins (1990) Dimensions of micro interaction. American Journal of Sociology. Vol.96 No. 1 pp: 32-68.
- 7-Kemper, Theodore D (1991). Predicting emotions from social relations. Social Psychology Quarterly Vol. 54 No. 4 pp: 330-342.
- 8-Kemper, Theodore D(2006). Power and status and the power-status theory of emotions. In: Handbooks of the Sociology of Emotions. Edited by Stets, Jan E & Jonathan H Turner. New York. Springer Science + Business Media, LLC.

در تحقیقی در شیراز در مورد بهره‌وری کار در سازمانهای دولتی، کوشیده ایم به این سؤال جواب دهیم که چه عوامل اجتماعی در بهره‌وری مؤثر است؟ چارچوب نظری تحقیق نظریه مبادله‌ای عواطف است. در این تحقیق به قشر بندی هم پرداخته شد. به این معنی که آیا برای رده‌های اداری متفاوت ارزشهای مبادله‌ای متمایزی وجود دارد که به بهره‌وری آنها در تولید کمک می‌کند یا خیر؟ نتیجه این پژوهش نشان می‌دهد که اولاً کارکنان اداری، وابسته به ارزشهای مبادله‌ای هستند و این با رده‌های آنها هم هماهنگ است. به طوری که رده‌های پائین اداری به احترام به عنوان یک کالای باارزش نگاه می‌کنند و به آن پاسخ می‌دهند و حال آنکه کارمندان سطح میانی به تأیید اجتماعی نیازمندند و بالاخره رؤسا طالب مقبولیت اجتماعی اند (مقدس و احمدی، ۱۳۷۸). عدم تحقق این پاداشها می‌تواند به افسردگی و یا در مواقع محرومیت شدید، به پرخاشگری بیانجامد. این سخن به این معنی نیست که همه جامعه ما واجد همان شرایط ادارات دولتی است و یا یک فرد اداری در خارج از اداره هم مثل داخل اداره برانگیخته می‌شود. چون ادارات محل درآمد است، برای بسیاری از رده‌های پائین و میانی (چون پژوهش نشان داده است که رده‌های بالای اداری؛ یعنی مدیران راههای بدیل بیشتری دارند) محرک اقتصادی و احترام مهم است. احترام و تأیید و مقبولیت اجتماعی در جامعه وسیع‌تر هم ارزشمند است؛ ولی کالاهای دیگری مانند ارزشهای معنوی هم برای انسانهای جامعه ما مطرح است. اگر در این نظریه‌ها ما بعد معنوی را به عنوان یک کالای مطلوب وارد کنیم، مسلماً قابل تطبیق با جامعه ما خواهند بود.

بطور کلی وجود این نظریه‌ها دیدگاه جدیدی را در عرصه جامعه‌شناسی خرد و کلان باز کرده‌اند که

and women differ in self-reports of feelings and expressive behavior?. *American Journal of Sociology*. vol,109. no,5. pp1137-76.

21- Thamm, Robert A (2006). The classification of emotion. In: *Handbook of the Sociology of Emotions*. Edited by Stets, Jan E & Jonathan H Turner. New York. Springer Science.

22- Thoits, Peggy(1989). The sociology of emotion. *Annual Review of Sociology*. Vol,15. pp317-42.

23- Turner, Jonathan H & Jan E. Stets (2006). Moral emotions. In: *Handbook of the Sociology of Emotions*. Edited by Stets, Jan E & Jonathan H Turner. New York. Springer Science + Business Media, LLC.

24- Turner, Jonathan H (2006). Psychoanalytic sociological theories and emotion. In: *Handbooks of the Sociology of Emotions*. Edited by Stets, Jan E & Jonathan H

25- Turner. New York. Springer Science + Business Media, LLC.

26- Turner, Jonathan. H. & Randall Collins (1989). *Toward a Microtheory of structuring*. In *Theory building in sociology: Assessing theoretical cumulation*.(ed.) Turner, Jonathan. H. Sandiago: SAGE Publications.

27- Turner, Jonathan. H (1998). *The structure of sociological theory*. USA:Wadsworth Publishing Company.

28- Turner, Jonathan. H. (2000). *On the origins of human emotions: A sociological inquiry into the evolution of human affect*. USA: Stanford University Press.

29- Turner, Jonathan. H (2003). *The Structure of Sociological Theory*. Belmont:Wadsworth.

9-Kemper, Theodore(1981). Social constructionist and positivist approaches to the sociology of emotions. *American Journal of Sociology*, vol.87, no.2, pp336-62.

10- Kemper, Theodore. D(2000). The place of emotions in nineteenth- century sociology.. In: Borgatta, Edgar. E. & Rhonola, J. V. Montgomery(eds).

11- *Encyclopedia of sociology*. Second edition. Vol,2. pp773-88 U.S.A: McMillan -Reference.

12- Lawler, Edward J & Shane R. Thye (2006). Social exchange theory of emotion.In: *Handbook of the Sociology of Emotions*. Edited by Stets, Jan E & Jonathan

13- H Turner. New York. Springer Science + Business Media, LLC.

14- Lawler, Edward J (2002). Micro social orders. *Social Psychology Quarterly*. Vol.65. no 1. pp: 4-17.

15- Lawler, Edward J. (2001). An affect theory of Social exchange. *American Journal of Sociology*. Vol. 107, No. 2, pp: 321-352.

16- Lawler, Edward. D & Shane R Thye (1999). *Bringing emotions into social*

17- exchange theory. *Annual Review of sociology*. Vol. 25 .pp: 217-244.

18- Scheff, Thomas. J(2006). The emotional/rational world: Shame and the social bound. In: *Handbook of sociological theory*.(ed). Turner, Jonathan. H. New York. Springer Science.

19- Stets, Jan E. & Jonathan H. Turner (2009) *The Sociology of Emotions*. In: *Handbook of Emotions*. Edited by Lewis, Michael, Jeannette M. Haviland-Jones, and Lisa Feldman Barrett. New York: Guilford.

20- Simon, Robin. W. Lida. E. Nath(2004). *Gender and emotion in the United States: Do men*